

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تقرير مرحوم شيخ انصاري(ره)براي استفاده «لزوم» از آیه شریفه

آخرین بیان که امام(رض) برای استفاده «لزوم» از آیه شریفه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» ذکر کرده‌اند؛ بیان مرحوم شیخ انصاری(اعلی الله مقامه الشریف) است. البته مرحوم شیخ(ره) این بحث را در اوائل مبحث خیارات مطرح کرده‌اند. مرحوم شیخ(ره) بعد از اینکه آیه را نقل می‌کنند می‌فرمایند «و المراد بوجوب الوفاء: العمل بما اقتضاه العقد في نفسه بحسب دلالة اللفظية، نظير الوفاء بالنذر، فإذا دلّ العقد مثلاً على تملك العاقد ماله من غيره وجب العمل بما يقتضيه التملك من ترتيب آثار ملكية ذلك الغير له، فأخذه من يده بغير رضاه و التصرف فيه كذلك نقضٌ لمقتضى ذلك العهد، فهو حرام»؛ وجوب وفا یعنی عمل به مقتضای عقد، آنچه که خود عقد به حسب دلالت لفظی اقتضاء دارد، نظیر وفای به نذر.

همانطور که در «**أَوْفُوا بِالنَّذْرِ**» می‌گوییم وفای به نذر واجب است، وفای به نذر یعنی به مقتضای نذر و آنچه که نذر به آن تعلق پیدا کرده، واجب است. شیخ(ره) می‌فرماید معنای «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» هم مثل «**أَوْفُوا بِالنَّذْرِ**» است. و اگر يك عقدی مثل بیع، بر تملك عاقد، مال خودش را به غیر دلالت کند، باید به مقتضای تملك عمل کرد، بعد از اینکه عقد واقع شد و تملك محقق شد، اگر مال را از دست او و بدون رضایت او اخذ کردیم، این نقض عقد است و حرام است. بعد فرموده‌اند «فإذا حرم بإطلاق الآية جميع ما يكون نقضاً لمضمون العقد و منها التصرفات الواقعة بعد فسخ المتصرف من دون رضا صاحبه كان هذا لازماً مساوياً للزوم العقد و عدم انفساخه بمجرد فسخ أحدهما، فيستدل بالحكم التكليفي على الحكم الوضعي أعني فساد الفسخ من أحدهما بغير رضا الآخر، و هو معنى اللزوم»؛ یکی از اموری که موجب نقض است این است که بعد از عقد، آن کسی که مال را پس می‌گیرد و در این مالی که بدون رضایت مالک گرفته تصرفاتی را انجام می‌دهد، این تصرفات، نقض برای مضمون عقد است و اگر گفتیم تصرفات بعد از فسخ، نقض برای عقد است، این بدین معناست که عقد لازم بوده، چون اگر عقد جایز باشد، شخص مجاز است دوباره مال را بگیرد و در آن هر تصرفی هم انجام دهد.

اما اگر گفتیم تصرفات، ناقض برای عقد و عهد است و جایز نیست، این بدین معناست که این عقد، عقد لازم است. و شیخ(ره) که می‌فرماید «**كان هذا لازماً مساوياً للزوم العقد**» □ «هذا»؛ یعنی «این حرمت تصرفات بعد از فسخ». اگر فسخ صحیح باشد، تصرفات بعد از او جایز است، اما اگر فسخ باطل باشد، تصرفات بعد از او حرام است.

اگر گفتیم تصرفات بعد از فسخ حرام است، معنایش این است که عقد لازم است، این حرمت تصرفات بعد العقد، بعنوان يك لازم مساوی با لزوم عقد است. مراد شیخ(ره) از حکم تکلیفی در عبارت «**فيستدل بالحكم التكليفي على الحكم الوضعي**»؛ همان «حرمت تصرفات بعد از فسخ» است. ما از این حکم تکلیفی، حکم وضعی را می‌فهمیم؛ یعنی «فساد الفسخ». معلوم می‌شود که فسخ باطل بوده، چرا که اگر فسخ صحیح باشد، این تصرفات نباید حرام باشد.

بعد در آخر می‌فرمایند «بل قد حقق في الأصول أن لا معنى للحكم الوضعي إلا ما انتزع من الحكم التكليفي»؛ که به مبنایی که در علم اصول دارند اشاره می‌کنند که شیخ(ره) می‌فرماید تمام احکام وضعی، منتزع از احکام تکلیفی هستند. یعنی يك حكم وضعی که مجعول بالاصالة باشد نداریم، و هر حكم وضعی، متخذ از يك حكم تكليفي است. خلاصه نظر شیخ(ره) این شد که آیه شریفه به دلالت مطابقی دلالت بر «لزوم» ندارد، و نیز آیه شریفه دلالت بر ارشادیت ندارد.

آیه شریفه به دلالت مطابقی می‌گوید تصرفات بعد از فسخ حرام است، بعد از اینکه معامله انجام شد، انجام هر تصرفی که با تمليك دیگری منافات داشته باشد حرام است، يك مصداق از تصرفات، تصرف بعد از فسخ است. یعنی معامله تمام شده، حالا یکی گفت من فسخ کردم، و مال را بدون رضایت مالك از او گرفت و در آن تصرف کرد، این حرام است. از این حرمت تصرف، کشف می‌کنیم که این فسخ باطل بوده، چون اگر فسخ باطل نباشد، تصرف حرام نیست. پس ما از این حكم تكليفي (حرمت تصرف)، حكم وضعی (فساد الفسخ) را استفاده می‌کنیم.

فرق بیان مرحوم شیخ(ره) با بیان قبل

در بیان مرحوم شیخ این بود که «فإذا حرم بإطلاق الآية جميع ما يكون نقضاً لمضمون العقد و منها التصرفات الواقعة بعد فسخ المتصرف»؛ این فسخ، فسخ قولی است نه عملی. فرق عمده بیان شیخ(ره) با بیان قبل همین است که در بیان قبل؛ محور، فسخ عملی بود، و لذا آن «إن قلت» در توضیح بیان ششم هم، روی فسخ عملی متمرکز می‌شود، اما در بیان شیخ(ره) فسخ عملی نیست، بلکه ملاک؛ تصرف بعد از فسخ است. «فسخت» را گفته، بعد آمده مال را از مالکش گرفته است. امام(رض) برای کلام شیخ(ره) يك توجيهي بیان کرده‌اند، کلام ایشان را ملاحظه فرمایید.

بحث اخلاقی: صفت رذيله عجب و آثار آن

يكي از رذائل اخلاقي؛ «عُجْب» است. معنای «عُجْب» این است که عملی را که انسان انجام می‌دهد، برای خودش این عمل را بپسندد و برای خودش شگفتی آور باشد، و خودش، خودش را تعریف کند. مثلاً بگوید چهل سال است که من درس می‌خوانم، این همه کتاب مطالعه می‌کنم، یا این همه کتاب نوشته‌ام، یا علم من خیلی زیاد است. در کلام پیامبر گرامی اسلام(ص) و نیز کلام امیرالمؤمنین(ع) و ائمه معصومین(ع)، «عجب» یکی از مهلکات قرار داده شده است.

صفات رذيله، انواعی دارد. بعضی از صفات؛ انسان را يك مقدار از حقیقت دور می‌کند و بین انسان و حقیقت فاصله می‌اندازد، ولی انسان را نابود نمی‌کند. اما بعضی از صفات رذيله، انسان را واقعاً نابود و هلاک می‌کند. یکی از آثار این صفت رذيله نفسانی «عجب» این است که سبب «توقف» انسان می‌شود. می‌گوید من خیلی معلوماتم زیاد است، خیلی علمم زیاد است، خیلی عبادت کرده‌ام، وقتی در نظرش خیلی زیاد آمد، در ادامه آن را متوقف می‌کند، که من پنجاه سال است نماز شب می‌خوانم، امشب هم نخواندم نخواندم! در حالی که مخصوصاً در امور عبادی گاهی اوقات اگر بنا باشد به انسان چیزی داده شود یا عنایت خاصی شود، ممکن است در همان يك شبی باشد که انسان ترك می‌کند مقدر بوده است.

«عجب» به شدت در روایات مورد نهی واقع شده و نتیجه‌اش این است که اولاً؛ انسان را «متوقف» می‌کند. ثانیاً؛ سبب «استثقال ذنوب» می‌شود.

یعنی من بگویم حالا من که این همه عبادت کرده‌ام، حالا اگر امروز يك گناه مرتکب شدم چیزی نیست. یعنی «عجب»، گاهی اوقات بالاترین و بزرگترین گناه کبیره را در نظر انسان کوچک جلوه می‌دهد. این مسأله در همه امور راه دارد. در مسائل علمی می‌گوید من که این همه فقه و اصول بلد هستم، اگر فلان مطلب را نمی‌دانم مهم نیست. برای انسان بی‌اعتنایی به وجود می‌آورد.

در عبادات هم همینطور، عرض کردم مثلاً بجایی می‌رسد که گناه کبیره‌ای که من اکبر الکبائر باشد، در نظرش من اصغر الصغائر می‌شود. این از آثار «عجب» است.

من که این همه به مردم خدمت کردم، حال اگر یکی دو جا هم ظلم شد اشکال ندارد. این منطق اسلام نیست. من اگر در مسندی قرار دارم که می‌خواهم به مردم خدمتی کنم، ممکن است آن يك دانه سیلی که به ناحق به دیگری زدم، اگر به آن اهمیت ندهد چه بسا تمام خدمات من را از بین ببرد. «عجب» بیشتر در مورد خود انسان است، بر خلاف «تکبر» که نسبت به دیگران است، «فخر فروشی» برای دیگران است. اما «عجب»، خود پسندی برای خود انسان است. انسان دائماً بگوید من چقدر علم دارم، چقدر قرآن حفظ هستم، چقدر عبادت کردم، چقدر نماز اول وقت خواندم، چقدر به یاد خدا بوده‌ام. این انسان را نابود می‌کند. نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که هرچه درس می‌خوانیم، باورمان شود که بیسوادی ما بیشتر است، هرچه عبادت می‌کنیم باور داشته باشیم (نه اینکه به حسب ظاهر، بلکه واقعاً باور داشته باشیم) که حق عبادت خدا را انجام نداده‌ایم. این که پیامبر(ص) با آن عظمت می‌فرماید «ما عبدناك حق عبادتك»، این را واقعاً می‌گوید، نه اینکه به ما یاد می‌دهد.

اگر واقعاً موفق به نوافل هستیم بگوییم این چیزی نیست. برای اینکه انسان، «عجب» را از خودش دور کند، باید همه را بگوید مربوط به من نبوده است. من امشب برای نماز بیدار شدم، ربطی به من ندارد. انسان این را باور کند. اگر يك حالی پیدا کردم، نگویم ما کجا و دیگران که در خواب هستند کجا؟! انسان اینها را از خودش نداند و بگوید این کم است. هرچه از نظر امور معنوی به او دادند بگوید هنوز خیلی هست که من ندارم و من ندیدم. خیلی حقایق هست که من از آنها دور هستم.

در روایتی، پیامبر(ص) قضیه‌ای را از حضرت موسی(ع) نقل می‌کند (کافی جلد دوم صفحه 314)، حضرت(ص) می‌فرماید: «بینما موسی جالسا إذا أقبل إبليس و عليه برنس ذو ألوان، فلما دنی من موسی(عليه السلام) خلع البرنس و قام إلى موسی(عليه السلام) فسلم عليه، فقال له: من أنت؟ فقال: أنا إبليس، قال: أنت فلا قرب الله دارك، قال: إني إنما جئت لأسلم عليك لمكانك من الله، قال: فقال له موسی(عليه السلام): فما هذا البرنس؟ قال: به اختطف قلوب بني آدم، فقال موسی: فأخبرني بالذنب الذي إذا أذنبه ابن آدم استحوذت عليه؟ قال: إذا أعجبتة نفسه و استكثر عمله و صغر في عينه ذنبه، و قال: و قال الله عز و جل لداود: يا داود! بشر المذنبين إني أقبل التوبة و اغفر عن الذنب، و أنذر الصديقين ألا يعجبوا بأعمالهم فإنه ليس عبد أنصبه للحساب إلا هلك»؛ شیطان حضور حضرت موسی(ع) آمد و يك كلاه رنگارنگ هم روی سرش بود. وقتی نزدیک حضرت موسی(ع) شد کلاهش را کنار گذاشت، ایستاد و سلام کرد. حضرت موسی(ع) به او فرمود: کیستی؟ گفت من ابلیس هستم. حضرت موسی(ع) فرمود «فلا قرب الله دارك» (این نفرین است، یعنی) خدا تو را به خانه‌ات نرساند، نابود شوی. شیطان گفت بخاطر آن مکانی که در نزد خدا داری، آمدم به تو سلام کنم! حضرت(ع) به او فرمود این کلاه چیست؟ گفت: من با همین رنگارنگی‌هایی که در کلامم هست، قلوب بنی آدم را مورد اصابت قرار می‌دهم و آنها را صید می‌کنم. حضرت موسی(ع) فرمود: به من خبر بده که آن کدام گناه است که اگر انسان آن را انجام دهد تو دیگر بر او مسلط شده‌ای (و دیگر خیالت از او راحت می‌شود)؟ شیطان گفت: اگر انسان «عجب» پیدا کند، خودپسندی پیدا کند، عملش را هم زیاد ببیند، اما گناهش را كوچك بشمارد.

خود شیطان که منشأ همه معاصی و رذایل و بدبختی‌هاست می‌گوید اگر کسی عجب پیدا کرد، دیگر من بر او مسلط شده‌ام. واقعاً خیلی از ما گرفتار این صفت و این خطر هستیم. وقتی يك نماز با حال و با حضور قلب می‌خواند، بعد از نماز می‌گوید چه نمازی خواندیم. همین سبب می‌شود که می‌گوید سه شب قبل نماز شب مفصلی خواندم، اگر امشب نخواندم مهم نیست. معلوم می‌شود آن نماز خیلی برای او مهم بوده است. ما نباید اینها را مهم و بزرگ جلوه دهیم، بطوری که موجب خودپسندی ما شود. دائماً باید بگوییم «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي».

اگر امروز آمدم درس گفتیم، یا شنیدیم، یا نوشتیم، ظهر که به خانه می‌رویم بگوییم «هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي»، همه آن را از فضل و لطف و عنایت خدا بدانیم. يك علت سجده شکر بعد از نماز، همین است که جلوی «عجب» گرفته شود. این همه نماز خواندیم،

سجده طولانی هم داشتیم، رکوع طولانی هم داشتیم، اما چرا بعد از نماز سجده شکر کنیم؟ برای همین است. این که می‌گویند در نماز، قبل از سوره حمد، استعاذه را بخوانید، يك علتش این است که جلوی «عُجب» گرفته شود. انسان يك وقت فکر نکند که خودش مراحل زیادی از معنویت و عبادت و مناجات را برای خودش فراهم می‌کند. شیطان سراغ انسان می‌آید. در همان هنگام نماز، بعد از نماز، قبل از نماز سراغ انسان می‌آید. قبل از نماز کاری می‌کند که انسان نماز نخواند، یا نمازش را تأخیر بیندازد. وقتی هم شروع به نماز می‌کند، کاری می‌کند که حضور قلب نداشته باشد.

حالا کسی که در تمام این امور با شیطان مبارزه کرده، و با حضور قلب نماز خواند، نمازش که تمام شد، باز در آخر نماز به دلش می‌اندازد که عجب نمازی خواندیم، عجب حالی پیدا کردیم. لذا زود باید سجده شکر کند، برای اینکه این صفت در او پیدا نشود. دقت کنید؛ اگر واقعاً علم ما زیاد می‌شود، باید روز به روز تواضع ما زیاده‌تر شود. باید باور کنیم چیزی نیستیم، نه در علم چیزی هستیم و نه در عبادت چیزی هستیم. اگر این باور را داشته باشیم، انسان را به يك جاهایی می‌رسانند و دست انسان را می‌گیرند، اما شرطش این است که این باور را داشته باشیم، لق لقه زبان نباشد.

ممکن است کسی با زبان خودش تواضع به خرج دهد. معمولاً آنهایی که با زبان خیلی تواضع به خرج می‌دهند، انسان‌های متواضعی نیستند. انسان باید واقعاً و ذاتاً تواضع داشته باشد. من ذاتاً کسی را از خودم برتر ندانم. اگر حتی من که اینجا می‌نشینم درس می‌گویم، خدایی ناکرده لحظه‌ای در قلبم خطور کند که أَقْلاً من از شما بالاتر هستم، این خودش برای من مهلك است. باید باور داشته باشم که هر يك از شما يك اضافه‌های علمی و معنوی دارید که من ندارم. انسان باید این باور را داشته باشد و إلا گرفتار «عُجب» می‌شود. طلبه‌ای که عُجب علمی پیدا کند، دیگر مطالعه نمی‌کند. می‌گوییم يك بار دیگر مطالعه کن، اصلاً حاضر نیست بشنود. تا به او می‌گویی این کتاب را دیده‌ای؟ می‌گوید ما پنبه اینها را زده‌ایم.

این واقعاً «عُجب» است. چه اشکالی دارد يك بار دیگر آن کتاب را ببیند. يك وقت می‌گوید مجال نشد ببیند. در بین بعضی از بزرگانی که اواخر عمرشان بوده، کتاب يك محقق که زحمت کشیده و کتاب نوشته و نظریه داده را نزد او برده‌اند، کتاب را پرتاب کرده که من فاتحه اصول را خوانده‌ام و تحقیقاتش را تمام کرده‌ام و مبانی روشن است، اینها چیست نزد من می‌آوری؟ «عُجب» سنّ نمی‌شناسد، ما که در این سنّ هستیم، قبل از ما، بعد از ما، ممکن است گریبانگیر همه بشود. اینطور نیست که بگوییم هرچه سن ما بالاتر رود، شاید عجب ما بیشتر شود. اقتضایش بیشتر می‌شود. اگر الان بتوانیم مهارش کنیم، کرده‌ایم، و إلا اگر زمان بگذرد مشکل می‌شود. گاهی اوقات مخصوصاً در مسائل معاصر، کسی هست که هم ردیف انسان است، کتابی نوشته، و انسان خبر دارد که این کتاب را دیگری نوشته است و همه آن را می‌خواند.

اما وقتی می‌گوییم فلانی چنین کتابی دارد، می‌گوید عجب، من نمی‌دانستم. در حالی که آن کتاب را دیده و مطالعه کرده است. این از آثار «عُجب» است. یعنی انسان به جایی می‌رسد که حاضر نیست کتاب طلبه‌ای که هم ردیف او بوده را ببیند. از امام(رض) در مورد عدالت مرحوم آیت الله العظمی آقا سید احمد خوانساری(قدّس سرّه) پرسیده بودند. امام(رض) فرموده بود از من از عدالت ایشان نپرسید، از عصمتش بپرسید. بسیار مرد عجیبی بوده و واقعاً گاهی باید زندگینامه اینها را مکرراً بخوانیم. ایشان در تهران با اینکه مرجع تقلید مسلم بوده و واقعاً حتی بعد از مرحوم آقای بروجردی(ره) بزرگانی از حوزه، به اعلی‌میت ایشان قائل بودند، و لو ایشان در تهران هم بودند، اما در درس وقتی درس می‌گفته، کتاب مصباح الهدی (تألیف مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی"ره") را که شرح عروة بوده، می‌برده سر کلاس می‌خوانده است. همه می‌گفتند آقا شیخ محمد تقی آملی(ره) در همان زمان از جهت فقهی کمتر از ایشان است. اینقدر مهذب بوده، اینقدر تهذیب نفس شده بوده، که برایش فرقی نمی‌کرده که کتاب کسی را که پایین‌تر از ایشان است بخواند. اما ما الان حاضر نیستیم در مورد کسی که هم طبقه ماست بگوییم فلان کتاب را دارد. اینها نکات مهمی است که باید دقت داشته باشیم.

خداوند متعال همه ما را از «عُجَب» حفظ بفرماید. آمین ربّ العالمین

و صلی الله علی سیدنا محمد وآله اجمعین.